

هدایت در بانک ملی

حسن قائمیان

هرگز فراموش نمی‌کنم آن اندام ظریف و قیافه‌محجوب و چهره‌جذاب را که هر روز در ساعت 12

با تبسمی گیرا وقتی برای رفتن به سفره‌خانه بانک از جلو میز من می‌گذشت غالباً کمی مکث می‌کرد

و می‌گفت: «پا نمی‌شی بری تغذیه؟» یا «تو هنوز نشسته‌ای؟» آن وقت با عجله برای این که با او به

سالن غذاخوری بروم کارهای روی میز را جمع‌وجور می‌کردم و با او به راه می‌افتادم. با هم

قدم‌زنان و صحبت‌کنان از باغ بانک عبور می‌کردیم و به سالن نهارخوری که در گوشه نسبتاً

دوردست باغ واقع بود می‌رفتیم.

در آن ایام رستوران بانک دو جور غذا برای کارمندان تهیه می‌کرد. یکی غذای معمولی عبارت از

سوپ یا آش و غذای گوشت یا برنج و دسر، دیگر غذای ساده عبارت از نان و پنیر یا نان و کره و

مربا. صادق همیشه غذای ساده برای خود سفارش می‌داد.

پس از صرف غذا که زیاد طول نمی‌کشید مجدداً صحبت‌کنان از همان راهی که آمده بودیم دوباره

به سر کار خود برمی‌گشتیم. البته درست به خاطر ندارم که در این فاصله رفت و برگشت و مدت

صرف غذا درباره چه مسایلی صحبت می‌کردیم، همین قدر می‌دانم که صحبت‌های جدی و

خسته‌کننده و اداری در کار نبود و از امور بانک کم‌تر سخن به میان می‌آمد. او در بذله‌گویی و

شیرین سخنی آن قدر تسلط داشت که احتیاجی به صحبت در اطراف مسایل مبتذل اداری نداشته باشد. از هر موضوعی برای صحبت می توانست استفاده کند. همین قدر کافی بود که وقتی مثلاً از کنار یک بوته گل سرخ می گذریم چیزی مربوط به گل توجه ما را جلب کند تا او آن روز برای موضوع صحبت خود از آن استفاده کند و قس علی هذا.

کم کم محبت او هر روز بیش از پیش در دل من جا گرفت و کشش مقاومت ناپذیری نسبت به او در خودم احساس می کردم.

موقعی که با هدایت آشنا شدم تازه مدت کوتاهی بود که از فرنگ برگشته بودم. پس از چندی خدمت در «دایره پایاپای» به علت اختلافی که با رییس قسمت پیش آمد مرا به دایره دیگری منتقل کردند که از حسن اتفاق صادق هدایت هم در آن جا کار می کرد.

البته در روزهای اول چون او را هنوز درست نمی شناختم وجود او چندان توجه مرا جلب نکرد، کار بانک هم طوری بود که کم تر کارمندان فرصت پیدا می کردند با هم بیش تر از نزدیک آشنا شوند و به طرز فکر و ذوق همکاران خود توجه کنند یا به صحبت های غیر اداری بپردازند. فقط کسانی که کارشان به مقتضای امور اداری با هم ارتباط داشت فرصت مراجعه و صحبت با یکدیگر را داشتند. اما بر حسب اتفاق وضعی پیش آمده بود که به من فرصت این را می داد که روزها در اواخر وقت بتوانم مدت کوتاهی با صادق به صحبت غیر اداری بپردازم.

در آن موقع آقایان هوشنگ رام و جهانگیر آموزگار (دکتر رام و دکتر آموزگار کنونی که بعدها در آمریکا رشته تخصصی خود را گذراندند. اولی اکنون مدیر کل بانک عمران و دومی وزیر دارایی بود) در دانشکده حقوق (گویا رشته اقتصاد) تحصیل می کردند به درخواست اولیایشان قرار شده بود که نصف روز را که بیکار هستند در بانک به کارآموزی (استاژ) بپردازند تا به سازمان بانک و عملیات فنی آن آشنا شوند. البته کارآموزی مستلزم این است که شخص کارآموز به تدریج از این میز به آن میز و از این دایره به آن دایره نقل مکان کند و کارها را جزء به جزء از نزدیک ببیند ولی اداره کارگزینی کارآموزی آن‌ها را تنها به عهده من واگذار کرده بود و لذا آن‌ها در تمام مدت فقط زیر نظر من قسمت‌های مختلف بانک را مورد مطالعه قرار می دادند. هر روز با پشتکار شایان تحسین سر ظهر یا نیمی از ظهر گذشته به بانک می آمدند و در دو طرف میز من که قبلاً برای آن‌ها صندلی اضافی گذاشته بودم می نشستند و من هم پس از مراجعت از سفره خانه بانک دنباله توضیح روز قبل را می گرفتم و اگر توضیحات درباره دایره ای خاتمه پیدا کرده بود توضیح راجع به دایره جدیدی را شروع می کردم و آن‌ها هم با دقت یادداشت برمی داشتند. خوشبختانه هر دو نفرشان، به خصوص هوشنگ رام، از دانشجویان باهوش و باذوق و سریع الانتقال بودند. البته تفاوت سنی زیادی بین من و آن‌ها نبود و معذالک آن‌ها به من به چشم یک معلم متخصص که به عملیات فنی و تئوری قسمت‌های بانک وارد است می نگریستند و کار استاژ را جدی تلقی می کردند ولی چون من آدم خشک و

سخت‌گیری نبودم چیزی مانع از این نبود که پس از یکی دو ساعت کار جدی و مداوم نوبت شوخی و صحبت‌های خودمانی هم برسد. هدایت هم در حدود نیم ساعت یا سه ربع به آخر وقت مانده که دیگر کار روزانه‌اش را روبه‌راه کرده بود به جمع ما می‌پیوست و سه چهار نفری، البته بی آن که نظم دایره را مختل کنیم، مختصر باقی‌مانده وقت اداری را به شوخی و صحبت می‌گذراندیم. به تدریج در محیط کار اداری رابطه ما با صادق روز به روز رو به توسعه گذاشت. باید بگویم که در ابتدای برخورد من با صادق به همان قدر که من نسبت به او ابراز محبت و علاقه می‌کردم او هم نسبت به من متقابلاً علاقه و محبت ابراز می‌کرد و این اصولاً یکی از خصایص بارز او بود که همیشه محبت را با محبت پاسخ می‌داد. این که او نسبت به من با نظری احترام‌آمیز توأم با صمیمیت و مهربانی می‌نگریست علل دیگری هم داشت، یا لاقلاً به نظر من چنین بود. طرز رفتار او با سوابق فکری و تحصیلی و اداری من چندان بی‌ربط نبود. در آن ایام من جوانی بودم تازه از فرنگ برگشته، کسی که چند کشور اروپایی مانند فرانسه و انگلستان را از نزدیک دیده بود و مدتی را اگرچه نسبتاً کوتاه در آن‌ها به تحصیل گذرانده و مدتی نیز در بانک «پاریس و لندن» به کارآموزی اشتغال داشته است. از این‌ها گذشته می‌دید که تعلیم و کارآموزی دو تن از دانشجویان طرف توجه بانک را که در کلاس‌های دوم و سوم دانشکده حقوق رشته اقتصاد مشغول تحصیل بودند به عهده من واگذار کرده‌اند و این امر نشانه این بود که بانک بیش از یک کارمند معمولی به من عقیده و

اعتماد دارد و این خود نوعی امتیاز علمی و عملی برای یک کارمند محسوب می‌شد و طبعاً حس احترام و محبت صادق هدایت را که به امور معنوی و اخلاقی و امتیازات علمی و فکری دوستی را که برمی‌گزید اهمیت می‌داد تا حدی برمی‌انگیخت. به‌علاوه او بی‌شک شنیده بود که من از بین دانشجویان اعزامی به اروپا از بین 248 نفر داوطلب از دسته دوم که عده‌ای لیسانسیه و دکتر در اقتصاد و حقوق نیز در میان آن‌ها بوده است شاگرد اول شده بودم و نیز چون با یکی دو تن از همشاگردی‌های سابق من که اکنون پست‌های مهمی دارند دوست بود بی‌گمان از آن‌ها شنیده بود که من در دوره تحصیل نیز همیشه در امتحانات مدرسه شاگرد اول بوده‌ام و شاید از وضع رضایت‌بخش تحصیلی من در دوره عالی کشاورزی نیز با اطلاع بود. این‌ها را که می‌گویم تماشای فرض نیست، بعدها دانستم که او از همه جزئیات تحصیلی من باخبر است. البته نمی‌خواهم بگویم که وضع درخشان تحصیلی یا اداری کسی عمل مهمی در تعیین و تشخیص ارزش فردی و معنوی او است ولی اگر کسی بخواهد دوستی برگزیند این‌گونه امتیازات را تا حدی باید به حساب آورد. این که من نکات مزبور را درباره وضع تحصیلی و اداری خود نوشته‌ام ولو خواننده تصور کند که قصد خودستایی دارم این است که به او نشان بدهم که صادق هدایت از همان اوایل آشنایی با می‌دید که با یک فرد بی‌کاره و مهمل و بی‌سواد سروکار ندارد. او می‌دید که من در هفته چند بار به کتابخانه بانک که در آن موقع از نظر کتاب‌های اقتصادی و بانکی کتابخانه‌ای کامل و منحصر

به فرد بود مراجعه می‌کنم و این امر می‌رساند که من کم و بیش اهل مطالعه نیز هستم و وقت را به بیهودگی نمی‌گذرانم. گرچه من کتاب‌هایی که به امانت می‌گرفتم بیش‌تر به رشته تخصصی خودم یعنی اقتصاد و تجارت مربوط بود و صادق به این رشته علاقه‌ای نداشت ولی او به خوبی می‌دانست که یک کارمند بانک ناگزیر می‌بایستی به مسایل مربوط به اقتصاد و تجارت توجه داشته باشد. چون او در اوایل خدمت با وجود کار زیاد روزانه باز شب‌ها در کلاسی که آلمان‌ها در آن دروس بانکی تعلیم می‌دادند مرتباً حضور می‌یافت. خودش در نامه مورخه سیزدهم ژانویه 1931 که به یکی از دوستان خود که در فرانسه تحصیل می‌کرد 2 نوشته چنین می‌گوید:

«... هر روز از گذشته‌ها بار می‌کشند چون از شوخی گذشته کار زیاد دارد و مثل

سایر اداره‌های دولتی نیست که آدم خمیازه بکشد یا چرت بزند به طوری که آدم را

از هر کار و هر چیزی بیزار می‌کند. صبح از ساعت هشت تا نیم بعدازظهر و از

دو و نیم بعدازظهر تا ساعت شش و آن وقت هفته‌ای سه شب هم آلمان‌ها درس

می‌دهند و یکی ترجمه می‌کند آن هم شنیدنی است. کارمان هم ده ما بر یک و 20

بر دو هی 3 chiffres از توی این دفتر توی آن یکی بنویس جمع بزن 4 inte're't

بگیر از همان کاری که بدم می‌آمد گرفتارش شدم. این عدد هم دست از سر ما

بر نمی‌دارد.»

و چون صادق گمان نمی کرد که مدت خدمت او در بانک آن قدر کوتاه خواهد بود و از طرفی

می دانست که اگر بخواند با موفقیت و به طور رضایت بخش انجام وظیفه کند ناگزیر است در

جست و جوی کتاب های مربوط به اصول بانکی باشد به همین جهت خودش نیز در جست و جوی این

قبیل کتاب ها بود. در اواخر همان نامه که قسمتی از آن در فوق نقل شد چنین می نویسد:

« امشب هم به طور فوق العاده است که کاغذ می نویسم. اغلب از بس که کار بانک

مثل ماشین مرا کرده میل خواندن و نوشتن هم ندارم. یک دسته کاغذ برایم آمده که

هیچ کدام را جواب نداده ام و مرا صد تا چوب بزنند بهتر است تا بگویند جواب

بنویس... راستی اگر یک کتاب جامع کوچک راجع به اصول بانکداری پیدا کردی

به من اول خبر بده چون دو تا مال کتابخانه Fr'eres Garnier تألیف Lejeune

را دارم که لایش را باز نکرده ام. اگر چه نه اگر همین را بخوانم خیلی کار

کرده ام.»

به هر حال من هم مثل او برای این که در امور بانکی حتی الامکان ورزیده تر باشم ناگزیر بودم

خودم را در جریان مسایل اقتصادی و بانکی و نظریات مربوط به امور مالی و پولی بگذارم و برای

این کار می بایستی به کتاب هایی که در این زمینه وجود داشته یا تازه تر چاپ و منتشر می شده

مراجعه کرد. نمی دانم چند مدت بعد بود که من از طرف وزارت فرهنگ برای تدریس چند ماده در

شعبه تجارت دعوت شده بودم و بدیهی است اگر از پیش مطالعات کافی در این رشته نمی‌داشتیم از عهده تدریس در آن شعبه به آسانی بر نمی‌آمدم. پس از آن که تدریس در شعبه تجارت را پذیرفتم هر چند برنامه آن چندان سنگین نبود ولی برای تهیه و تنظیم جزوات کلاس مراجعه به کتاب‌های تجاری و اقتصادی ضرورت داشت و تنها مرجع من همان کتاب‌های موجود در کتابخانه بانک بود. غرض من از توضیح فوق این است که من تا آن موقع با وجودی که تا حدودی به ادبیات فارسی آشنا بودم و سابقه تحصیلات عربی نیز داشتم معذالک توجه من بیش تر معطوف به کتاب‌های مربوط به رشته تحصیلی و آداری خودم بود و به کتاب‌های ادبی فارسی و خارجی گرچه بدان‌ها زیاد دلبسته بودم ولی توجه زیاد نداشتم و اگر عملاً علاقه‌ای در من تولید شده بود، مخصوصاً در مورد ادبیات خارجی، آن را مدیون شادروان شاهین سرکیسیان هستم که وی نیز در آن ایام در بانک ملی خدمت می‌کرد و با صادق هدایت نیز از نزدیک دوستی داشت (سرکیسیان بعدها برخی از آثار صادق هدایت را نیز به فرانسه ترجمه کرده بود، من جمله داستان «فردا» را و گویا صادق هم از کار او رضایت داشت.) سرکیسیان کسی بود که مدت 15 سال در فرانسه تحصیل کرده بود و به زبان فرانسه و روسی تسلط کامل داشت و به ادبیات فرانسه و روسی کاملاً آشنا بود و به کار تأثر و نمایش نامه علاقه خاصی داشت. کار او نیز دایماً مطالعه بود. هر وقت کتاب جالب توجهی را می‌خواند آن را به من معرفی می‌کرد و درباره موضوع کتاب و نویسنده آن اغلب به من توضیح

کافی می‌داد و نمایش‌نامه‌های ارزشمند را برای من تجزیه و تحلیل می‌کرد. به این ترتیب ذهن من روز به روز برای درک و فهم ادبیات خارجی بیش‌تر آماده می‌شد.

با آن که من هنوز از فعالیت‌های ادبی صادق هدایت اطلاعی نداشتم و خودش هم کم‌ترین اشاره‌ای در این خصوص نمی‌کرد ولی حس می‌کردم که وی از فعالیت‌های مختصر فرهنگی من با خبر بود. در آن سال که با وی آشنا شده بودم تازه یک جلد کتاب منتشر کرده بودم و در آن وعده انتشار سه جلد کتاب دیگر را نیز داده بودم (که بعدها یک جلد از آن‌ها منتشر شد). روزی دیدم

درباره کتاب منتشر شده اظهار نظر می‌کند که معلوم می‌شد آن را در جایی دیده بود و در مطالب

آن دقت کرده بوده است و نکاتی را به من متذکر شد که بسیار دقیق و سودمند بود و همین

تذکرات او باعث شد که من توانستم در چاپ بعدی معایب چاپ اول را تا حدی رفع کنم.

تعجب‌آور آن که صادق هدایت حتی از فعالیت‌های کوچک و بی‌سروصدای من نیز اطلاع داشت،

مثلاً من شرکت غیر مؤثری در انتشار کلیات سعدی که به‌وسیله کتاب‌خانه ادب چاپ شده بود داشتم

که در مقدمه آن از من تشکر کرده بودند. معلوم نیست که این کتاب چه‌گونه بدان زودی به دست

او رسیده بود که درباره آن نیز مطالبی به من گفت و نسخه خطی که از آن در مقدمه کتاب نام برده

شده بود از برای ملاحظه و مطالعه از من خواسته بود...

از شرح جریان آغاز آشنایی و دوستی بر اثر همکاری اداری با صادق هدایت که در این قسمت اصل

مطلب ما را تشکیل می دهد اندکی به دور افتاده ایم و بهتر است رشته این مطلب را دوباره به دست

بگیریم:

گفته بودیم که چون (من و صادق هدایت) در یک دایره کار می کردیم و میز ما تقریباً پهلو می هم

بود مرتباً هر روز ما همدیگر را می دیدیم و در ساعت ناهار هم مختصری وقت ما با هم می گذشت اما

هنوز در خارج با هم معاشرتی نداشتیم. متأسفانه دوران همکاری اداری ما چندان به طول نیانجامید.

روزی دیدم صادق اظهار می کند که استعفای خودش را به بانک تسلیم کرده و موافقت کارگزینی را

هم به دست آورده است و به زودی وی بانک را ترک خواهد کرد. شاید برای توجیه تصمیم خودش

توضیحاتی هم به من داده باشد ولی الان درست آن توضیحات را به خاطر ندارم. از روی متن

استعفانامه ای که صادق در تاریخ پانزدهم دی ماه 1317 به کارگزینی داده بود علت استعفای او را

« پیش آمد غیر مترقبه» ذکر کرده بود ولی علت اصلی بی شک چیز دیگری بود. شاید عدم رضایت

باطنی او از نوع کار اداری و شاید هم قلت حقوق بوده که وی امیدوار بود در اداره جدید حقوقی

بیش تر از بانک به او داده می شد ولی چیزی که بیش تر قابل قبول است این است که وی کار جدید

را با ذوق خویش مناسب تر از کارهای خشک بانکی می دانست که اقدام به استعفا نمود و او به یک

کار مناسب تر و شایسته تر بیش تر اهمیت می داد تا تفاوت مختصر در حقوق.6

ابتدای خدمت کار صادق در دایره ارز بانک متصدی « خرید و فروش ارز و صدور اتیکت» بود و

ظاهراً این کاری بود که در آن موقع وی می‌بایستی با مشتریان در تماس باشد، کاری که مسلماً برای صادق هدایت شاق بود. بعداً شغل «تهیه فهرست روزانه خرید و فروش ارز» را به او واگذار کردند که کار مناسب‌تری بود، زیرا وی دیگر با مشتریان پشت باجه مستقیماً سروکاری نداشت. به هر حال تا آن جایی که من اطلاع داشتم از کار او در هر مورد راضی بودند. حقوق او در آن موقع جمعاً یک هزار ریال بود (حقوق او در بدو استخدام هشت صد ریال بود و به طوری که بعدها خواهیم دید صادق آن را کافی نمی‌دانست و قبل از صدور حکم استخدام از بانک استعفا داد ولی به او قول داده بودند که چند ماه دیگر به او اضافه‌ای خواهند داد و کمی حقوق او را گران خواهند کرد و در نتیجه او را از استعفا منصرف کردند و در اول فروردین 1317 مبلغ دویست ریال به حقوق او افزودند. ضمناً نخستین حقوق او در بانک ملی موقعی که تازه از فرنگ برگشته بود دویست ریال بود.)

به هر جهت من به هیچ‌وجه در صدد برنیامدم او را از تصمیمش منصرف کنم زیرا از یک طرف صادق جریان استعفاي خود را زمانی به من گفته بود که کار از کار گذشته بود یعنی زمانی که کارگزینی با استعفاي او موافقت کرده بود، دیگر آن که من به خودم هرگز اجازه نمی‌دادم در کار شخصی و خصوصی او مداخله کنم.

پانوشت:

1- برگرفته از مقاله « صادق هدایت و مشاغل اداری » مجله « فردوسی » ، شماره 866 ، دوشنبه 10 تیر 1347 .

2 - منظور تقی رضوی است.

3 - اعداد.

4 - سود.

5 - 15 بهمن 1317 صحیح است. متن استعفانامه دیده شود.

6 - چند ماه پس از استعفا از بانک ملی هدایت به استخدام اداره موسیقی کشور درآمد، که یکی از فعالیت‌های آن انتشار مجله « موسیقی » بود.

منبع نامه‌های نوشین و فرزانه و نوشته‌های رضوی و قائمیان

نامه‌های صادق هدایت

گردآورنده: محمد بهارلو

نشر اوجا ، چاپ اول تابستان 1374 ، تهران